

## تجلی فرهنگ انتظار

### در قیام‌های دو قرن اول هجری در ایران

دکتر پروین ترکمنی‌آذر

دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی

#### چکیده

فلسفه انتظار، علاوه بر ابعاد معنوی و دعوت انسان‌ها به خیر و صلاح، در بُعد اجتماعی، تلاشی برای برقراری ساختار اجتماعی بر مبنای عدالت و برابری است. در طول تاریخ، منتظران - ادیان و آیین‌ها - چشم به ظهور منجی و مصلحی اجتماعی داشته‌اند. آموزه‌های قرآنی بشارت جامعه‌ای را می‌دهد که انسان‌های صالح، وارث آن هستند. احادیث و روایات تأکید دارند که منجی مورد نظر، از خاندان پیامبر ﷺ بوده، با نام «مهدی» شناخته می‌شود.

مقاله حاضر قیام‌های دو قرن اول هجری را که با رویکرد فلسفه انتظار و به نام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) صورت گرفته و در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران تأثیرگذار بوده است، در سه گروه: قیام‌هایی با توسل به اندیشه موعودگرایی شیعه به نام مهدی؛ قیام‌های مسلمانان، علیه خلافت اموی و عباسی به نام الرضا من آل محمد ﷺ؛ قیام‌های ایرانیان بر اساس افکار مذهبی التقاطی - اسلام و باورهای پیش از اسلام - مورد بررسی قرار می‌دهد. این قیام‌ها در نهایت، موجب آشنایی مردم ایران با حقوق انسانی و اسلامی‌شان شد.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ ایران، دو قرن اول هجری، انتظار، قیام، مهدی (عجل‌الله تعالی

فرجه‌الشریف).

## مقدمه

انتظار در لغت، یعنی چشم به راه داشتن و در اصطلاح، دیده به راه تحقق امری دوختن است و منتظر، کسی است که برای تحقق آن امر تلاش می‌کند و در حالت انتظار به سر می‌برد. فلسفه انتظار علاوه بر ابعاد معنوی و دعوت انسان‌ها به خیر و صلاح و وعده و بشارت و سعادت‌مندی، در بعد اجتماعی تلاش برای برقراری عدالت و ریشه‌کنی ظلم و اصلاح ساختار اجتماعی و در نتیجه، عامل مقاومت و بقا و رهنمونی جامعه به سوی کمال و صلاح است.

از آنجا که یکی از اهداف مهم بعثت انبیا، برقراری عدالت اجتماعی است، اعتقاد به ظهور منجی و مصلح در معنای عام خود، یک باور دینی فراگیر محسوب می‌شود. همه ادیان الهی و آیین‌های مذهبی بر آن اتفاق نظر دارند که مصلحی جهانی در آخر زمان ظهور می‌کند و مردم و جوامع دینی، منتظر آمدن این عدل‌گستر جهانی هستند. در میان مسلمانان، این مصلح و منجی که در آخر زمان ظهور خواهد کرد، مهدی به معنی راه‌یافته و هدایت‌شده، نامیده می‌شود. مشخصه حکومت جهانی مهدی در بعد اجتماعی، پیروزی صلاح و تقوا، صلح و عدالت و آزادی و صداقت بر ظلم و جور؛ تساوی و برابری میان انسان‌ها و تقسیم عادلانه ثروت؛ برقراری امنیت عمومی و استفاده از امکانات مادی و رفاهی است.

انتظار در متون تاریخی، به عنوان بینش آرمان‌گرایی و موعوداندیشی ایرانیان مسلمان، از جایگاه ارزنده‌ای برخوردار است. آنان در طول تاریخ هر گاه به شعور اجتماعی دست یافته‌اند، برای رسیدن به وضع مطلوب‌تر با تکیه بر فرهنگ انتظار، در صدد قیام علیه حکام و سلاطین ظالم و ستمگر برآمده، سعی در تغییر وضع موجود داشته‌اند.

هدف از نگارش مقاله حاضر، بررسی تجلی انتظار در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران قرون اولیه هجری است. بر آنیم قیام‌هایی که با پشتوانه تفکر انتظار در ایران

رخ داده یا از حمایت آنان برخوردار بوده است، مورد مطالعه و تأمل قرار دهیم؛ البته، نهضت‌هایی در این مقاله مورد نظر است که با انگیزه اصلاحات اجتماعی رخ داده و مردم ایران با امید دستیابی به رهبرانی ایدئال و وابسته به خاندان پیامبر و به انتظار ظهور منجی و مصلح موعود، در آن شرکت کرده‌اند. مسلماً به فرقه‌هایی از شیعه که به رجعت و غیبت بعضی از ائمه یا یکی از علویان معتقد بودند، ولی در ایران پیروانی نداشتند و عامل قیام نبوده‌اند، اشاره‌ای نخواهد شد.

### فرهنگ انتظار در ایران

اعتقاد به ظهور منجی در ایران، عقیده‌ای دیرین است که در همه روزگاران، دغدغه فکری ایرانی و باور زندگی و گاه بهانه تحمل ظلم و ستمی بوده که متوجه باورمندان او بوده است. به گفته مشکور: «بعضی از پادشاهان سلوکی و اشکانی به محض آنکه بر تخت می‌نشستند، عنوان سوتر، یعنی نجات‌دهنده بر خود می‌نهادند» (مشکور، ۱۳۷۲، ص ۱۲۴). مسلماً عملکردهایی این چنین، پاسخی به خواسته‌های مردم است.

در آیین زردشتی، اعتقاد بر آن است که ظهور منجی پس از خرابی دنیا و تسلط ظلم و ستم بر جهان مادی رخ خواهد داد و با آمدن او جهان آبادان و پر از داد خواهد شد و حکومتی الهی بر زمین حکمفرما خواهد گشت. پیروان زرتشت معتقدند: «عالم دوازده هزار سال طول می‌کشد. زرتشت در انتهای هزاره نهم از آفرینش عالم ظاهر شد و در پایان هر هزار سالی از سه هزار سال باقیمانده، باید تباهی و فساد در دین پدید آید و شرور طغیان نماید و در سر این سه حد، پیغمبر خلف از پسران زرتشت بیرون خواهند آمد» (صدیقی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۸-۱۵۹).

آیین زرتشتی برای هر هزاره، منجی موعودی در نظر گرفته است. سوشیانس یا اوشیدر، نام نخستین منجی موعودی است که «در دهمین هزاره آفرینش، اهورمزد، رهبری دین و هدایتگری نیروهای نیک بر ضد قوای اهریمنی را بدو می‌سپارد» (احمدی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۱).

در ایران پیش از اسلام، در پی نارضایتی گروهی از مردم از وضع موجود، مانی آیینی برای اصلاح جامعه و در واکنش به اوضاع سیاسی و مذهبی زمانش ارائه کرد. او خود را «همان فارقلیط می‌دانست که عیسی علیه السلام ظهور او را بشارت داده بود» (ابن ندیم، ۱۳۴۶، ص ۵۸۴).

اعتقاد به اصل فرجام‌شناختی، ایرانیان را به رهایی از فشارها و تنگناها و مشکلات ناشی از حمله عرب‌ها امیدوار می‌ساخت. گروهی از آنان که اسلام را نپذیرفته بودند، از هر حرکت منتظرگونه به امید نجات از وضع موجود استقبال می‌کردند؛ به همین علت است که وقتی پسر یزدگرد سوم - که در منابع با نام‌های بهرام و پیروز از او یاد می‌شود - پس از پناهندگی به چین و با جلب نظر و بهره‌گیری از نیروی نظامی آنان به جانب مرزهای شرقی ایران آمد «چشم داشت ایرانیان به بازگشت او و در پی آن برافتادن سلطه اعراب، وی را به یکی از موعودان برجسته در نزد زرتشتیان مبدل سازند» (احمدی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۹).

گروهی دیگر نیز، با الهام از آموزه‌های دینی اسلام، منتظر رسیدن به جامعه‌ای ایدئال شدند. قرآن بارها مسلمانان را به جامعه‌ای بشارت می‌دهد که ظلم و فساد و تبعیض در آن از میان می‌رود و انسان‌های شایسته و صالح، وارث زمین می‌شوند. در آیه ۱۰۵ سوره انبیاء، می‌خوانیم: «... ان الارض یرثها عبادی الصالحون»: ... زمین را بندگان شایسته من به میراث می‌برند. به گفته علامه طباطبایی، «مراد از وراثت در این آیه، وراثت زمین است که سلطنت بر منافع از دیگران به صالحان منتقل شود و برکات زندگی در زمین مختص ایشان شود. ... خلاصه مفاد آیه این می‌شود که به‌زودی زمین از لوٹ شرک و گناه پاک گشته، جامعه‌ای بشری صالح که خدای را بندگی کنند و به وی شرک نوزند، در آن زندگی کنند» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۴، ص ۴۹۲).

طبرسی در تفسیر آیه مذکور می‌نویسد: «برخی گویند یعنی زمین بهشت را بندگان صالح من به ارث می‌برند. ... و برخی گویند مقصود همین زمین است که به دست امت محمد ﷺ خواهد افتاد. ... امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اینها اصحاب مهدی آخرالزمانند» (طبرسی، ۱۳۵۴، ج ۱۶، ص ۱۷۲).

طبرسی در تفسیر آیه ۵۵ سوره نور (وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم: خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند، وعده کرده همان طوری که پیشینیان را خلیفه کرد، آنها را در روی زمین خلیفه کند) می‌نویسد: «... امام چهارم علیه السلام این آیه را خواند و فرمود: به‌خدا آنها شیعه مایند که خداوند به دست مردی از ما که مهدی این امت است، این وعده‌ها را درباره آنها انجام می‌دهد» (همان، ج ۱۷، ص ۱۶۴). بدین ترتیب از آنجا که به قول شهید مطهری: هر چند «تاریخ در حرکت خود نوسانات دارد، ولی در مجموع خود، یک خط سیر تکاملی را طی کرده و می‌کند» (مطهری، ۱۳۷۱، ص ۴۸)، هدف اسلام نیز رسیدن جامعه به کمال است و نظریه مهدویت در همین راستا تعریف می‌شود. نظریه مهدویت، در اصل نظریه‌ای مشترک میان مسلمانان است. اهل تسنن، مشخصه‌ای برای مهدی ذکر نمی‌کنند و «مهدی را نوعی و مجدد دین اسلام و مصلح عالم در آخرالزمان دانند» (نوبختی، ۱۳۵۳، مقدمه، صفحه صد و پنجاه و هشت)، ولی در کتب آنان، اخباری که بر ظهور مهدی آخرالزمان دلالت دارد، فراوان است؛ از جمله در کتاب صحیح ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و مسند ابن حنبل و کتاب مناقب المهدی و نعت المهدی، تألیف ابونعیم اصفهانی، کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان تألیف ابوعبدالله کنجی و کتاب علامات المهدی تألیف جلال‌الدین سیوطی.

در آموزه‌های مذهبی و بینش اعتقادی شیعه، امامت و عدل، از جایگاه ویژه اصول دین برخوردار است و بینش تاریخی شیعیان در پیوند با اصول اعتقادی آنان بر این

دو اصل استوار است. بدین ترتیب، انتظار نیز برگرفته از همین دو اصل است؛ یعنی برقراری حکومتی مبتنی بر امامت که نتیجه آن عدالت است. رهبر این حکومت، مسلماً امامی است که جامعه‌ای بر مبنای عدالت برقرار خواهد کرد. شیعه برای رسیدن به چنین حکومتی به مبارزه حق علیه باطل تا رسیدن به پیروزی نهایی با ظهور امام موعود ادامه می‌دهد. دکتر علی شریعتی از منتظران شیعه با عنوان «معترض» یاد می‌کند و آنان را نسبت به آنچه به نام اسلام حاکم بر تاریخ اسلام به وجود آمده است، معترض می‌داند. او بینش تاریخی شیعه را در زیارت وارث نهفته می‌بیند و می‌گوید: پرچمی که حضرت آدم به دست گرفته، به ائمه سپرده می‌شود؛ «این پرچم باید همواره در اهتزاز بماند و در صحنهٔ پیکار همیشگی بماند تا به پیروزی قطعی منتقم و پیروزی قطعی بنیانگذار انقلاب و انقلاب بزرگ بشری که جبراً بشریت در آن انقلاب برای همیشه، پس از شکست هابیل، در آنجا پیروز خواهد شد، سپرده شود» (شریعتی، ۱۳۵۷، صص ۲۶ و ۴۳)؛ در واقع انتظار شیعه، پیروزی حکومت عدل الهی بر حکومت‌های کفر و بیداد و تحقق آرمان‌های بزرگ عدالتخواهی و اصلاح‌طلبی و ظلم‌ستیزی است. این انتظار برای فراهم‌آمدن قیام و انقلابی جهانی در راستای تثبیت ارزش‌های اسلامی است؛ به گفتهٔ امام خمینی «انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است» (خمینی، ۱۳۶۱، ج ۷، ص ۲۵۵).

در اندیشهٔ شیعیان، رهبر این انقلاب حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) است. این تفکر در طول تاریخ موجد تحولات اجتماعی بسیاری بوده است. در تصور شیعیان، امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) سازمان اجتماعی جهان را دگرگون کرده، آن را از ظلم و بی‌عدالتی نجات خواهد داد. به گفتهٔ محمدتقی شریعتی، عقیده به انتظار «متجاوز از هزار سال، میلیون‌ها نفر را در طریق خیر و صلاح به راه انداخت و به سرمنزل فلاح و سعادت راهبری و راهنمایی نمود» (شریعتی، ۱۳۳۸، ص ۱۱۰).

مسلمانان از همان صدر اسلام برای مقابله با ظلم و ستم، به فرهنگ انتظار و مهدی دست آویختند. در این زمینه گاه به بیراهه کشیده شدند و در مرگ هر یک از پیشوایان چون جایگزین برایش نیافتند، به باور غیبت متوسل شدند. پیروان عبدالله بن سبا نخستین دسته‌ای بودند که در اسلام قائل به غیبت علی علیه السلام و بازگشت او شدند. پس از شهادت علی علیه السلام، گفتند: «علی کشته نشده و نمرده و نمیرد و کشته نشود تا اینکه تازیان را به چوبدست خود براند و زمین را که از ستم و بیدادگر انبار شود، پر از دین و داد کند» (نوبختی، ۱۳۵۳، ص ۴۰). به استناد گفته نوبختی، پس از شهادت هر یک از ائمه شیعه، گروهی از پیروانشان، آنان را مهدی آخرالزمان دانسته، به انتظار بازگشت مهدی نشسته‌اند. ناووسیه، مبارکیه، باقریه، جعفریه، واقفه، عسکریه و محمدیه از آن جمله هستند.

مردم ایران با ورود مسلمانان که شعار مساوات و برابری میان افراد جامعه را مطرح می‌کردند، به ایجاد اصلاحاتی در سطح جامعه امید بستند؛ ولی حکومتگران اموی نه تنها آنان را در تنگناهای اقتصادی، نظامی و اجتماعی جدیدی قرار دادند، بلکه نژاد آنان را نیز تحقیر کردند؛ از این رو، در این دوره شاهد حمایت‌های مالی و نظامی ایرانیان از قیام‌هایی هستیم که علیه حکام بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس برپا می‌شد.

در این مقاله در صدد رد یا تأیید قیام‌ها نیستیم. اینکه این قیام‌ها دقیقاً وجهه اسلامی داشته یا خیر، حاصل جاه‌طلبی قیام‌کنندگان بوده یا با نیت الهی برای رسیدن به جامعه‌ای الهی صورت می‌گرفته است نیز مورد قضاوت قرار نخواهند گرفت. مسئله این است که مردم ایران هر گاه با ظلم و ستم روبرو شده‌اند و تحملشان به پایان رسیده، در جستجوی مصلح و منجی اجتماعی به هر قیام و فردی که مدعی اصلاح جامعه و رفع تبعیض و ستم بوده است، پیوسته‌اند و به آن چشم امید بسته‌اند. ایرانیان قرون اولیه هجری، نه بر اساس تز و نظریه خاصی، بلکه برای دستیابی به

وضع‌ی مطلوب، به گروه‌های متخاصم با امویان و سپس عباسیان پیوستند. گروه‌های متخاصم دارای افکار سیاسی یا سیاسی - اعتقادی بوده و در بعد اعتقادی، به گروه‌هایی با باورهای اسلامی یا التقاطی وابسته بودند. گروه‌های اسلامی خود به اهل تشیع و اهل تسنن تقسیم می‌شده‌اند. شناخت مردم ایران از امامیه به لحاظ بُعد مسافت و نرسیدن تبلیغات و دانش امامیه به ایران، در دوره مورد بحث ما بسیار اندک بود، اما آنان به حرکت‌های پیروان محمد بن حنفیه، حسنیان و زبیدیه بیشتر تمایل نشان دادند. هر سه این گروه‌ها وابسته به حضرت علی علیه السلام بودند و علویان اطلاق شایسته‌ای است که همه آنان را در بر می‌گیرد؛ اما در این میان - همان‌طور که گفته شد - هر حرکتی که با شعار اصلاح اجتماعی و مذهبی در ایران رخ می‌داد، یا دامنه‌اش به ایران کشیده می‌شد، طرفدارانی از مردم ایران نیز پیدا می‌کرد.

مردم ایران آرزوهای سیاسی خود را در رهایی از زیر بار ظلم حکام، در قیام‌هایی جستجو کردند که نشانی از فرهنگ انتظار را با خود به همراه داشت. این نهضت‌ها که بیشتر واکنش مردم ایران در برابر ظلم و ستم حکام خلیفتی بود، در سه دسته قابل بررسی است: ۱. قیام‌هایی که با توسل به اندیشه موعودگرایی شیعه به نام فردی از خاندان پیامبر که مهدی مورد نظر معرفی می‌گشت، آغاز می‌شد. نطفه این دسته از قیام‌ها در عربستان و عراق به‌خصوص کوفه، مرکز شیعیان، بسته و دامنه‌اش به ایران کشیده می‌شد؛ ۲. دسته‌ای از قیام‌ها که از سوی مسلمانان، عرب‌های مهاجر و مقیم در ایران، علیه حکام اموی به منظور برپایی حکومت اسلامی و بازگشت به تعالیم قرآن و سنت پیامبر و رسیدن به وضع مطلوب اجتماعی و اقتصادی به نام «الرضا من آل محمد علیهم السلام» در عراق و خراسان شکل می‌گرفت و ایرانیان از آن حمایت می‌کردند. قیام‌کنندگان در نظر داشتند پس از به نتیجه رسیدن قیام، رهبری جامعه را به فردی برگزیده از میان خاندان پیامبر علیه السلام بسپارند؛ ۳. قیام‌هایی که از جانب ایرانیان با تفکرات مذهبی وابسته به ایران پیش از اسلام شکل می‌گرفت و



خواهان بازگشت به باورهای پیش از اسلام بودند و چون در طول چندین دهه آشنایی ایرانیان با اسلام، این بازگشت به طور کامل امکان‌پذیر نبود، به شعارهایی روی می‌آوردند که نشان از افکار التقاطی اسلام و باورهای پیش از اسلام ایرانیان داشت. این قیام‌ها عموماً با توجه به اندیشهٔ موعودگرایی اسلام که در تفکر قدیم نیز جایگاه ویژه‌ای داشت، به مهدی موعود عنایت داشت و فردی به عنوان مهدی معرفی می‌شد - الزاماً این شخص منسوب به خاندان پیامبر ﷺ نبود. این قیام‌ها عموماً در ایران دیده می‌شود.

**دستهٔ اول قیام‌ها:** بیشتر قیام‌های شیعی در این زمان با شعار عمل به قرآن و سنت پیامبر شکل می‌گرفت و اغلب با تکیه بر حدیثی از پیامبر ﷺ همچون: «سننه سنتی یقیم الناس علی ملتی و شریعتی یدعوهم الی کتاب‌الله عز و جل»: «سنت او (مهدی) همان سنت من است و مردم را بر دین و شریعت من به پا می‌دارد و آنان را به کتاب خدای عز و جل دعوت می‌کند (به نقل از: صدوق، ۱۴۱۶ق، ص ۴۱۱)، شروع می‌شد و در بیشتر مواقع، رهبران یا همراهان آنان در اواسط یا اواخر کار ادعای مهدویت می‌کردند. در مجموع قیام‌های دستهٔ اول «زاییدهٔ عقیده مهدویت است» (محمدتقی شریعتی، ۱۳۳۸، ص ۱۱۰).

اولین قیام از این نوع که ایرانیان در آن حضور فعالی داشتند، قیام مختار است. مخالفان اموی ابتدا در کوفه در نهضت مختار بن ابی‌عبدالله ثقفی ظاهر شدند. این قیام از دو جهت با مسائل ایران در ارتباط بود: اول آنکه بسیاری از یاران مختار را ایرانیان موالی تشکیل می‌دادند (دینوری، ۱۳۶۴، صص ۳۳۸ و ۳۴۴) و دوم، گروه‌های بازمانده از همراهان مختار، از جمله کیسانیه و حرمانیه به ایران آمدند و در خراسان مقیم شدند و بعدها همین گروه‌ها دعوت عباسیان را در خراسان تقویت کردند. مختار برای جلب گروه مخالف بنی‌امیه، به‌خصوص شیعیان، به خونخواهی امام حسین ﷺ قیام کرد و سعی کرد، ابتدا امام سجاد ﷺ را به عنوان رهبر معنوی قیامش معرفی نماید و چون پاسخ مثبتی دریافت نکرد، به محمد بن حنفیه - پسر علی ﷺ از

مادری حنفی - متوسل شد؛ او را امام معرفی کرد و ادعا کرد، محمد بن حنفیه، مهدی و شخص مورد رضایت است. مختار خود را وزیر و امین محمد بن حنفیه می‌دانست (طبری، ۱۳۵۸ق، ج ۴، صص ۴۹۳ و ۵۴۴).

سپاهیان مختار که عموماً رهبری محمد بن حنفیه را پذیرفته بودند، بعد از شکست مختار، همچنان به محمد بن حنفیه وفادار ماندند و پس از مرگش بر غیبت او پای فشردند. ابن قتیبه خبر می‌دهد: «ایشان (رافضیان) می‌گویند که وی (محمد بن حنفیه) در یمن با چهل تن از اصحابش داخل شکاف کوهی<sup>۱</sup> گشته و دیگر اثری از وی دیده نشده است» (ابن قتیبه، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۱۴۴-۱۴۵).

گویا طرح امامت محمد بن حنفیه به هنگام قیام مختار موضوع جدیدی نبوده است. درباره جانشینی و تعلق خلافت به محمد بن حنفیه و مهدی‌دانستن او، اقوال گوناگونی وجود دارد. دینوری می‌نویسد: پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه «شیعیان در شهرهای مختلف همچون مدینه، مکه، کوفه، یمن، بصره و خراسان چه آشکار و چه پنهان برخاستند و همراه محمد بن علی (حنفیه) شدند. با او بر این پایه بیعت کردند تا کار خلافت را در دست گیرد. ... او بر هر یک از آن شهرها مردی شیعی را به عنوان نماینده خود برگزید و به سوی آنان فرستاد و از مردمان شهرها خواست تا با نمایندگان وی کمال همکاری را بکنند و از آنان خواست تا راز خود را پوشیده دارند و قیام خود را علنی و آشکار انجام ندهند، بلکه منتظر فرمان وی باشند» (ابن قتیبه، ۱۳۸۰، صص ۳۳۷).

ابن خلدون نیز خبر می‌دهد: پس از شهادت امام حسین علیه السلام، گروهی از شیعیان خلافت را از آن محمد بن حنفیه دانستند؛ «برخی از شیعیان درباره امامت پس از علی و دو سبط او (حسن و حسین) اختلاف کردند و بر آن شدند که پس از سبطین، امامت به برادر ایشان محمد بن حنفیه و پس از وی به پسرانش می‌رسد و این گروه

۱. در متون تاریخی، کوه مورد بحث با عنوان «کوه رضوی» یاد شده است: «کوه رضوی نزدیک ینبع (بر سر راه مکه به مدینه) باشد. ... و گروهی کی ایشان را کیسان خوانند، چنین گویند کی محمد حنفیه رضی الله عنه آنجا مقیم است» (اصطخری، ۱۳۶۸، صص ۲۳).

را «کیسانیه» می‌گویند؛ منسوب به کیسان» (ابن خلدون، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۷۹). احتمالاً مختار بن ابوعبید به همین علت لقب کیسان را به خود بسته بود. ابن عبد ربه با تأکید بر اینکه محمد بن حنفیه همان مهدی موعود است، می‌نویسد: مقصود از اسباط سه‌گانه، حسن و حسین و محمد بن حنفیه است و او مهدی است که در آخر زمان خروج کند (ابن عبد ربه، ۱۳۵۴ ق، ج ۲، ص ۲۳۸).  
مختاریه یا همان کیسانیه، معتقدند: «هر کس به امامت نامزد شود، باید از فرزندان محمد بن حنفیه باشد و مهدی قائم از پشت او خواهد بود» (نوبختی، ۱۳۵۳، ص ۵۵).

کریه نیز گروهی دیگر از کیسانیه‌اند که می‌گفتند: محمد بن حنفیه مهدی موعود است و «هرگز نمرده است و سوار بر اسب و پرچم عدالت در دست باز خواهد گشت» (اشعری، ۱۳۶۲، ص ۱۹). آنها معتقد بودند: پیامبر مژده آمدن او را داده است. به گفته شهرستانی: «این اول حکمی بود که به غیبت کردند و به عود بعد از غیبت» (شهرستانی، [بی‌تا]، ص ۱۶۰). این باورهای اعتقادی در اشعار شاعران آن دوره تجلی یافته است. کثیر شاعر کیسانیه<sup>۱</sup> و سید اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیع بن مفرغ حمیری<sup>۲</sup> از آن جمله هستند.

۱. کثیر، شاعر کیسانیه، در این باره سروده است: «آگاه باش که ائمه فریش فرمانروایان حق چهار تن و همه با هم برابرند. علی و سه تن از پسران او، ایشان اسباطاند؛ پوشیدگی و ابهامی در کار ایشان نیست. یکی سبط ایمان و نیکوکاری است و سبط دیگر در کربلا مدفون است و سبطی مرگ را نمی‌چشد تا هنگامی که قائد سپاهانی گردد. در حالی که لوا پیشاپیش وی به حرکت آید. او در میان مردم لحظه‌ای دیده نمی‌شود، بلکه در رضوی نهان است؛ آنجا که نزد او غسل و آب یافت می‌شود» (ابن خلدون، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۸۱).

۲. حمیری از شعرای همزمان با محمد بن حنفیه، گفته است: «ای زنده‌ای که در دره رضوی اقامت داری ... تو هفتاد سال در نزد ایشان مقام می‌کنی ... ابن خوله (محمد بن حنفیه) هرگز مره مرگ را نچشیده، و استخوان‌هایش در زیر خاک پنهان نشده است. او [در دره رضوی] آسایشگاه خوبی دارد، و او را انجمن‌هایی است که با مردان نجیب در آنها گفتگو می‌کند» (نوبختی، ۱۳۵۳، ص ۵۲-۵۳). بدین ترتیب پیداست که اعتقاد بر آن بوده که دوره غیبت محمد بن حنفیه هفتاد سال خواهد بود.

گروهی از پیروان محمد بن حنفیه پس از مرگ او از پسرش ابوهاشم عبدالله پیروی کردند که بعد از او به «هاشمیه» مشهور شدند. با مرگ ابوهاشم در سال ۹۸ هـ از آنجا که فرزند پسری نداشت، گروهی از پیروانش «گفتند که مهدی قائم، ابوهاشم است و بر آفریدگان ولایت یابد و بازگردد و به کارهای مردم رسیدگی کند و جهان از آن او شود و جانشینی پس از وی نباشد» (همان، ص ۵۷-۵۸). گروهی دیگر نیز معتقد بودند: ابوهاشم، درست قبل از اینکه در خانه پدر محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در حمیمه بمیرد، امامت را به محمد بن علی سپرده است. «این گروه همواره هاشمیه و همچنین راوندیه شناخته می‌شوند» (همان، ص ۱۶ / مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۴۱). کیسانیه و هاشمیه در تبلیغ و انتقال قیام عباسیان در کوفه و خراسان، نقش مؤثری داشتند.

قیام دیگری از این نوع که در دوره عباسیان رخ داد، قیام نفس زکیه بود. محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام ملقب به «نفس زکیه» از فقها و دانشمندان خاندان علی علیه السلام بود (ابن طقطقی، ۱۳۵۰، ص ۲۲۴). در اواخر دوره اموی، گروهی از بنی‌هاشم در ابواء، سر راه مکه، با او بیعت کردند؛ از جمله ابراهیم، سفاح، منصور و صالح بن علی از عباسیان (اصفهانی، ۱۹۷۰ م، ص ۲۵۶). گروهی از زیدیان، موالی، مردمان تحت ستم، حتی فقهای کوفه در این بیعت شرکت داشتند. به گفته ابن طقطقی: «اعیان بنی‌هاشم از علوی و عباسی همگی حضور داشتند» (ابن طقطقی، ۱۳۵۰، ص ۲۲۲). این انتخاب به ابتکار عبدالله بن حسن، پدر نفس زکیه، صورت گرفت. او با تکیه به حدیثی که بسیاری از فقها آن را تحریف شده می‌دانند، ادعا کرد بنا به گفته پیامبر که مهدی آخرالزمان هم‌اسم پیامبر و پدرش هم‌اسم پدر پیامبر خواهد بود، محمد بن عبدالله همان مهدی موعود است. نفس زکیه خود نیز «در آغاز کار، میان مردم شایع کرده بود که مهدی موعود است» (همان، ص ۲۲۴). امام جعفر صادق علیه السلام این ادعا را رد

می‌کردند و بنا به گفته مسعودی: در جواب عبدالله بن حسن گفته بودند: «او مهدی این امت نیست. اگر شمشیر بکشد، کشته خواهد شد» (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۵۹).  
نوبختی می‌نویسد: پس از شهادت ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن علی علیه السلام «مغیره بن سعید سخن مهدویت محمد بن عبدالله بن حسن را از سر گرفت و آشکارا بدین گفتار برخاست» (نوبختی، ۱۳۵۳، ص ۹۵).

حسینان، محمد نفس زکیه را جانشین مناسبی برای خلافت اسلامی می‌دانستند و با معرفی وی به عنوان مهدی موعود، برای این مهم تلاش می‌کردند. از سوی دیگر، گروهی از زیدیان معتقد بودند یحیی بن زید به هنگام مرگ، نفس زکیه را جانشین خود کرده است (همان، ص ۹۰/ ابن خلدون، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۸۳).

حکومتگران عباسی، در دوره تثبیت قدرت، بنا به رسم مرسوم، در صدد بر آمدند مدعیان و رقبای سیاسی خود را از میان بردارند. نفس زکیه معضل اساسی و مدعی واقعی خلافت بود و عباسیان قبلاً با او بیعت کرده بودند. از مالک بن انس درباره چگونگی بیعت با عباسیان، استفتا شده بود و او پاسخ داده بود: به سبب بیعت ابواء، عباسیان در بیعت با محمد بن عبدالله هستند و بیعت مردم با عباسیان درست نیست (اصفهانی، ۱۹۷۰م، ص ۲۸۳). بعضی از فقها نیز از جانشینی نفس زکیه حمایت می‌کردند؛ از جمله ابو خالد واسطی، فقیه و محدث مشهور زیدی بود که مردم را به قیام تشویق می‌نمود. بدین ترتیب نفس زکیه تهدیدی جدی برای خلافت عباسیان محسوب می‌شد. دامنه قیام نفس زکیه بسیار وسیع بود. ابراهیم بن عبدالله، برادر نفس زکیه قیامی را در بصره به حمایت از برادر آغاز کرد که در اهواز و فارس با اقبال روبرو شد. محمد بن عبدالله، نفس زکیه، در خراسان نیز طرفدارانی داشت. منصور که هنوز بر نفس زکیه دست نیافته بود، از این قضیه دچار بیم شد. ابو عون عامل او در خراسان نوشته بود: «خراسانیان در انتظار خروج محمد بن عبدالله هستند و من از ایشان بیمناکم» (ابن خلدون، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۲۹۷). منصور نیز دستور قتل محمد بن

عبدالله عثمانی، ملقب به دیباج را که برادر مادری نفس زکیه بود، صادر کرد و سرش را برای مردم خراسان فرستاد و وانمود کرد که سر نفس زکیه است (همان). محبوبیت نفس زکیه در میان مردم خراسان تا بدانجا بود که وقتی با سپاه منصور روبرو شد و خطاب به خراسانیان گفت: «ای مردم فارس شمایان دینار و درهم را بر فرزند رسول خدا ترجیح دادید. منم محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب» (مقدسی، ۱۳۴۹، ج ۶، ص ۸۵)، خراسانیان از جنگ با او صرف نظر کردند.

مسعودی علت شناخت مردم خراسان از او را به تبلیغات پسر نفس زکیه منسوب می‌کند و می‌نویسد: «پسر محمد بن عبدالله، نفس زکیه، به خراسان رفته بود برای تبلیغ امامت» (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۳۰۰).

به هر حال، جنگ به نفع عباسیان پایان یافت و نفس زکیه کشته شد. پیروان نفس زکیه، پس از کشته شدن او مدعی شدند «او نمرده و نخواهد مرد و در کوهی که آن را علمیه گویند و بر سر راه مکه و بلندی‌های حاجر به سوی چپ جاده جای دارد. ... و آن جایگاه او باشد تا خداوند او را بر انگیزاند» (نوبختی، ۱۳۵۳، ص ۹۴-۹۵).

محمد بن عجلان، منذر بن محمد بن منذر، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عمر بن العمری، از جمله فقها و دانشمندان و محدثان مدینه بودند که مهدویت نفس زکیه را تأیید کرده بودند و بعد از کشته شدن او مورد بازخواست قرار گرفتند. جعفر بن سلیمان والی مدینه، خواست دست محمد بن عجلان را قطع کند، فقیهان مدینه برای او درخواست عفو کردند و گفتند: «امیر، محمد بن عجلان فقیه و عابد مدینه است و موضوع برای او مشتبه شده و گمان کرده است که محمد بن عبدالله همان مهدی موعود است که در روایات آمده است» (اصفهانی، ۱۹۷۰م، ص ۲۸۹). عبدالله بن جعفر نیز گفته بود: «من به این علت با محمد همکاری کردم که یقین داشتم او همان مهدی موعود است» (همان، ص ۲۹۰) و عبدالله بن عمر بن العمری که دستور مرگش صادر شده بود، گفت: «شناخت من اشتباه بود و در فتنه افتادم» و مورد عفو قرار گرفت (همان، ص ۲۹۱).

عباسیان، برای مقابله با حرکت‌های موعودگرایانه، لقب مهدی را به خود می‌بستند. یعقوبی در مورد سفاح می‌نویسد: «سفاح را مهدی بنی‌هاشم و جز ایشان می‌دانستند» (یعقوبی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۳۴۴). لقب منصور و مهدی برای خلفای دوم و سوم عباسی نیز آگاهانه و برای مقابله با مدعیان مهدی انتخاب شده بود (ر.ک به: دارمستر، ۱۳۱۷، ص ۳۴).

**قیام‌های دسته دوم:** قیام‌هایی که در دسته دوم جای می‌گیرند، قیام‌هایی هستند که با تکیه بر گفته پیامبر ﷺ که در آن ویژگی آخرین شخص صالح را معرفی کرده‌اند، صورت گرفت. در حدیثی از پیامبر که اهل تشیع و اهل تسنن آن را روایت می‌کنند، آمده است: «لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث رجلاً صالحاً من اهل بیتی یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما قد ملئت ظلماً و جوراً»: اگر فقط یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خدا آن روز را طولانی می‌کند تا مردی صالح از اهل بیت من را مبعوث گرداند و زمین را چنانکه پر از ظلم و جور شده است، پر از عدل و داد کند» (طبرسی، ۱۳۵۴، ج ۱۶، ص ۱۷۲).

این دسته از قیام‌ها به نام فردی مشخص یا به نام مهدی موعود نبود، بلکه با شعار «الرضا من آل محمد ﷺ» به نام فردی نامشخص که بعد از پیروزی، هدایت مردم را بر دست خواهد گرفت، برپا می‌شد. ایرانیان، وقتی در مقابل ظلم و ستم امویان قرار گرفتند، اعتراض خود را با دوری‌جستن از امویان و تولی به خاندان پیامبر ﷺ نشان دادند و به قیام‌هایی که شعار الرضا من آل محمد ﷺ داشت، پیوستند. این شعار نه به نژادی خاص، بلکه به خاندان پیامبر ﷺ اشاره داشت و مزیتی برای عرب‌ها محسوب نمی‌شد و نژادها و خاندان‌های دیگر را در موقعیتی یکسان قرار می‌داد.

نارضایتی گروه‌هایی از عرب‌های مقیم ایران و ایرانیان، از عملکرد تبعیض‌گونه و ستمکارانه امویان، موجب شرکت آنان در قیام‌هایی از نوع دسته دوم بود. این قیام‌ها

با هدف رسیدن به وضع مطلوب اجتماعی و اقتصادی به نام «الرضا من آل محمد ﷺ» با تکیه بر فرهنگ انتظار در عراق و خراسان شکل گرفت.

هرچند بنا به گزارش طبری، بعد از کناره‌گیری معاویه بن یزید از خلافت، سلم بن زیاد، حاکم خراسان، سپاهش را به بیعت با الرضا دعوت کرد (طبری، ۱۳۵۸ق، ج ۴، ص ۴۲۱)، ولی اولین قیام فراگیر از این نوع، قیام حارث بن سریج بود که علیه ظلم و تبعیض نژادی امویان در حق نومسلمانان ایرانی، برپا شد. او به قبایل جنوب عربستان، تمیم، تعلق داشت و همراه گروهی از مردم قبیله‌اش به خراسان کوچ کرده بود و به علت ستم عاملان اموی، قیام کرد و با ایرانیان نومسلمان همراهی و همدلی نشان داد و مردم را به پیروی از قرآن و سنت پیامبر و بیعت با الرضا من آل محمد ﷺ دعوت نمود (همان، ج ۵، ص ۶۰۶).

قیام حارث بن سریج در واقع ادامه حرکتی بود که ابوالصیدا آن را آغاز کرده بود. ابوالصیدا به تفکر «مرجئه» تعلق داشت. مرجئه با طرح این مطلب که اصالت با ایمان است و چون ایمان امری باطنی است و نمی‌توان از باطن انسان‌ها آگاه شد، پس هر که به زبان، اقرار به اسلام کند، مسلمان و مؤمن است، قضاوت نهایی را به خداوند واگذار می‌کردند. مخالفت ابوالصیدا به علت عدم رعایت عدالت اقتصادی و اجتماعی امویان نسبت به نومسلمانان ایرانی و اعمال سختگیری در مورد پذیرش اسلام آنان که عمل را بر نیت اولویت می‌دادند، آغاز شد. اسلام آوردن گروهی از ایرانیان، موجب حذف جزیه آنان شد و بدین ترتیب درآمدهای دولت اموی کاهش یافته بود؛ پس امویان شرایط مسلمانی را علاوه بر اقرار زبانی، به انجام فرایض دینی منوط دانستند که با تفکر مرجئه منافات داشت. ابوالصیدای مرجئی که از کارگزاران عمر دوم، خلیفه اموی بود و پس از مرگ عمر در مشاغل دولتی ابقا شده، برای تنظیم امور مالی به خراسان اعزام شده بود، همراه ثابت بن قطنه که از مخالفان اموی در ایران به شمار می‌آمد، رهبری شورش را به نفع نومسلمانان ایرانی را بر عهده گرفتند. یاران آنها پس از شکست و کشته‌شدن ابوالصیدا به حارث بن سریج پیوستند.



در قیام حارث بن سریج، جهم بن صفوان سمرقندی از موالی که یکی از رهبران فرقهٔ مرجئه بود، نقش مهمی داشت. جهم دبیر و قاضی سپاه حارث بود و آنان را موعظه می‌کرد. گروهی از عرب‌ها به‌خصوص مهاجران ازد و تمیم و بکر و ایرانیان نومسلمان و حتی حاکم آمل و سمرقند نیز حارث بن سریج را همراهی کردند. عاصم بن عبدالله حاکم اموی خراسان گفته بود: «هر کجا که ابن سریج می‌رود، مردمان آن شهر، شهر را در اختیار او بگذارند» (همان، ص ۴۲۹). پیوستن این تعداد از مردم خراسان به سپاه حارث، بیانگر مخالفت آنان با حکومت اموی و نشان‌دهندهٔ امید آنان به اصلاح اوضاع اجتماعی و اقتصادی در پرتو عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر تحت رهبری فردی مورد قبول همگان از میان خاندان پیامبر ﷺ بود.

حارث «به قرآن و به اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کرد». او به نصر بن سیار گفته بود: «ما لذات دنیا را نمی‌خواهیم و عمل به کتاب الله و سنت را طالبیم» (گردیزی، ۱۳۴۷، ص ۱۱۵). ابن اثیر نیز خبر می‌دهد: حارث در همان ابتدای قیامش، هشام، خلیفهٔ اموی را خلع کرد، «لباس سیاه پوشید و به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و بیعت برای فردی از خاندان پیامبر ﷺ دعوت نمود» (ابن اثیر، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۳۰۲۴). حارث مجبور شد مدتی به سرزمین ترک‌ها پناه برد و در زمان خلافت یزید بن ولید که در صدد انجام اصلاحاتی مذهبی در جهت اسلامی‌شدن خلافت و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بود، برای مدتی کوتاه از حمایت‌های او برخوردار شد. با کشته‌شدن یزید بن ولید و حکومت مروان دوم، حارث مجدداً درگیر جنگ با امویان شد و سرانجام در جنگ با نصر بن سیار در نزدیکی مرو کشته شد.

در اواخر دورهٔ اموی حرکت‌هایی از طرف خاندان پیامبر ﷺ با شعار «الرضا من آل محمد ﷺ» علیه امویان صورت گرفت. از جمله معروف‌ترین آنها، قیام زید بن علی، برادر امام محمد باقر علیه السلام در سال ۱۲۲ هـ بود که قیامی مسلحانه را در کوفه رهبری کرد. شیخ مفید می‌نویسد: «زید خروج کرد و مردم را به رضای آل محمد

- صلی الله علیه و آله - خواند و مردم خیال کردند منظورش خودش می‌باشد؛ در حالی که منظورش این نبود؛ زیرا می‌دانست که برادرش امام باقر علیه السلام امام برحق است و او نیز به امامت فرزندش امام صادق وصیت کرده است» (شیخ مفید، ۱۳۷۶، ص ۵۲۰). زید به یارانش گفته بود: «من شما را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبرش و جهاد با ظالمان و دفاع از ضعیفان و... و یاری اهل بیت در مقابل کسانی که حق ما را نشناختند، دعوت می‌کنم» (طبری، ۱۳۵۸ق، ج ۵، ص ۴۹۲). ایرانیان بسیاری از مردم خراسان، ری و جرجان وارد سپاه زید شدند و علیه ظلم بنی‌امیه جنگیدند که نامشان در دیوان عرض او ثبت شده بود (اصفهانی، ۱۹۷۰م، ص ۱۳۵).

گفته می‌شود شیعیان، زید را منصور یا مهدی آخر زمان می‌دانستند و او را منصور امت خطاب می‌کردند (ابن اثیر، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۳۰۸۱-۳۰۹۰). سرانجام زید در مقابله با سپاه هشام بن عبدالملک، به شهادت رسید. فرقه‌ای از زیدیه به نام «جارودیه» معتقد بودند که او زنده است و همان مهدی موعود می‌باشد. در تأیید این سخن، به گفته شاعری از امویان استناد می‌کنیم که خطاب به شیعیان سروده بود: «زید شما را بر تنه نخلی آویختیم و من ندیده‌ام که مهدی را به تنه نخل بیاویزند» (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۱۰). پسر زید، پس از شهادت پدر به علت حضور طرفداران خاندان علوی در مناطق شرق ایران، به خراسان گریخت و از حمایت گروهی از مردم خراسان برخوردار شد. او در خراسان «ولید را خلع و خویشان را دعوت کرد» (گردیزی، ۱۳۴۷، ص ۱۱۷).

در سال ۱۲۷هـ عبدالله بن معاویه، از نوادگان جعفر بن ابی طالب، در کوفه دست به قیام مسلحانه علیه امویان زد. پیروان او را شیعیان کوفه تشکیل می‌دادند؛ از جمله سلیمان بن هشام و عمر بن سهیل بن عبدالعزیز بن مروان از خاندان بنی‌امیه، منصور بن جمهور کلبی، فرمانده شامی و برخی از بنی‌هاشم، از جمله سفاح و منصور و عیسی بن علی (اصفهانی، ۱۹۷۰م، ص ۱۶۷). خیلی زود او نیز از کوفه رانده شد. بعد از ترک

کوفه، گروه‌های غیرشیعی نیز به او پیوستند. او در غرب ایران مقیم شد و در بصره، فارس، اصفهان، قم، همدان، ری و قومس طرفدارانی یافت و تهدیدی جدی برای بنی‌امیه گردید (همان): از این‌رو باز هم مورد تعقیب قرار گرفت و از نیروهای بنی‌امیه شکست خورد. وقتی به خراسان گریخت و چون به آنجا رسید، به دست ابومسلم کشته شد. ابن طقطقی معتقد است: عبدالله بن معاویه «خیال خلافت در سرش» افتاده بود (ابن طقطقی، ۱۳۵۰، ص ۱۸۴)، ولی اصفهانی می‌نویسد که او مردم را به بیعت با الرضا من آل محمد علیهم‌السلام دعوت می‌کرده است (اصفهانی، ۱۹۷۰، ص ۱۶۵).

پس از مرگ عبدالله بن معاویه، گروهی از پیروانش بر این باور بودند که او «نمرده و زنده است و در کوه‌های اصفهان جای دارد و هرگز نمی‌میرد تا اینکه بزرگان آن شهر را به مردی از بنی‌هاشم که از فرزندان علی و فاطمه خواهد بود، رهبری نماید» (نوبختی، ۱۳۵۳، ص ۵۹-۶۰). «گروهی [هم] گفتند که عبدالله بن معاویه، مهدی قائمی است که پیغمبر به آمدن وی مژده داده است. وی زمین را از آن خود سازد و گیتی بیداد و ستم گرفته را پر از برابری و داد کند» (همان، ص ۶۰).

پذیرش خراسانیان در اواخر دوره امویان نسبت به شعار «الرضا من آل محمد علیهم‌السلام» بیشتر از هر زمان بود. در چنین فضایی می‌توان درک کرد که چرا داعیان عباسی به نام «الرضا من آل محمد علیهم‌السلام» تبلیغ کردند. آنها مطمئن بودند که سقوط بنی‌امیه نزدیک است و بهره‌برداری از قیام ناراضیان می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. در اوضاع نابسامان دوره بنی‌امیه که همراه با بی‌عدالتی و تبعیض نژادی بود، در اندیشه توده‌های مسلمانان، خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تداعی‌گر عدالت شمرده می‌شد؛ به‌علاوه، کشته‌شدن یحیی بن زید در خراسان به سال ۱۲۵ هـ به دست نصر بن سیار، تعادل سیاسی منطقه را به نفع خاندان پیامبر بر هم زده بود و عباسیان ماهرانه از وضع موجود بهره‌برداری کردند.

عباسیان، خاندان عباس، عموی پیامبر ﷺ هستند که با عنوان هاشمیه نیز شناخته می‌شوند. پیشتر گفته شد که عباسیان با استفاده از موقعیت معنوی محمد بن حنفیه و پیروان او، ادعای جانشینی پیامبر و خلافت اسلامی کردند. آنان چون به جایگاه خلافت دست یافتند، به جعل حدیث پرداختند. از جمله احادیث جعلی اینکه: پیامبر به عباس عمویش گفته بود: او پدر خلفاست و وعده خلافت سفاک را داده بود و اینکه یکی از آنها مهدی خواهد بود که با عیسی بن مریم علیه السلام نماز خواهد خواند (سیوطی، ۱۳۷۱ق، ص ۱۶). البته سیوطی این حدیث را ضعیف می‌شمارد.

محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که داعیان عباسی را به خراسان می‌فرستاد، تأکید داشت: برای شخص خاصی دعوت نشود. مردم خراسان در صدد بودند به فردی از اهل بیت پیامبر بپیوندند و با او بیعت نمایند؛ یعنی الرضا من آل محمد علیهم السلام که تقریباً تمام قیام‌های این دوره برای رسیدن به نتیجه، بر محور همین شعار می‌چرخید.

تماس با محمد در حمیمه فقط از طریق کوفه ادامه یافت و نام او مخفی نگه داشته شد. انقلاب به نام «الرضا من آل محمد علیهم السلام»، عضوی از خاندان پیامبر اعلام شد تا برای همه قابل قبول باشد. حتی ابراهیم، جانشین محمد بن علی در حمیمه «روی پوشیده در مسجد می‌نشست» (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۴۸ / یعقوبی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۳۱۹). پرچم‌های سیاه که شورشیان پیشین نیز آنها را به اهتزاز در می‌آوردند و نشانه مخالفت با امویان و قیام در جهت تعالیم اسلام بود و پیام‌آور قیام مصلح و منجی موعود بود، در دست عباسیان قرار گرفت (نجوانی، ۱۳۴۴، ص ۸۹). ابومسلم به رهبری شاخه نظامی انقلاب منصوب شد. ابومسلم می‌گفت: «ما خلافت را برای آل محمد می‌خواهیم. هر کس از ما پیروی نکند، خداوند او را کفایت می‌کند» (ابن قتیبه، ۱۳۸۰، ص ۳۴۴). او پس از پیروزی و ورود به مرو، افرادی را به ادای سوگند علنی نسبت به «الرضا من آل محمد علیهم السلام» عضوی مقبول از خاندان پیامبر علیهم السلام فرا خواند (گردیزی، ۱۳۴۷، ص ۱۱۸).

اقدامات ابوسلمه حفص بن سلیمان بن خلال همدانی، مشهور به ابوسلمه خلال، از داعیان عباسی و رئیس تشکیلات کوفه، حکایت از آن دارد که حتی برای او نیز، شخص الرضا من آل محمد علیه السلام شناخته شده نبود. او پس از مرگ ابراهیم امام، شخص الرضا من آل محمد علیه السلام را در میان خاندان علی علیه السلام جستجو می‌کرد. بعضی از داعیان و فرماندهان سپاه عباسی نیز که می‌باید مدافع منافع آنان باشند، پس از آگاهی از به خلافت رسیدن ابوالعباس، بی‌درنگ برای برگرداندن خلافت به آل علی علیه السلام به پا خاستند. به گفته طبری، مجاشع بن حرث، حاکم بخارا، خالد بن کثیر، حاکم قهستان؛ مغیره بن سلیمان و حریش بن محمد ذهلی از فرماندهان سپاه عباسی از آن جمله بودند (طبری، ۱۳۵۸ق، ج ۶، ص ۱۴۶). منصور عباسی، عبدالجبار ازدی را برای مقابله با آنان به خراسان فرستاد. یعقوبی می‌نویسد: عبدالجبار «مغیره بن سلیمان و مجاشع بن حرث را کشت و در تعقیب شیعیان بنی‌هاشم برآمد و از آنان کشتاری عظیم کرد و در تعقیب آنان اصرار ورزید و آنها را مثله کرد» (یعقوبی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۳۶۱).

بدین ترتیب قیام مخالفان عباسی برای رسیدن به الرضا من آل محمد علیه السلام ادامه یافت. اولین آن، قیام شریک بن مهری در بخارا است که نشان می‌دهد افرادی آگاه نسبت به موقعیت مذهبی و سیاسی خاندان عباسی و خاندان علوی در آن حضور داشته‌اند. شریک مردی بود از عرب که به بخارا مهاجرت کرده بود. او مردی مبارز و شیعه بود و مردم را دعوت به الرضا من آل محمد علیه السلام می‌کرد؛ و چون ماهیت عباسیان برای او و همراهانش آشکار شد، قیام کرد. شریک گفته بود: «ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی‌باید. فرزندان پیغمبر باید که خلیفه پیغمبر بود» (نرشخی، ۱۳۱۷، ص ۷۲). حدود سی هزار نفر از مردم بخارا گرد «شریک» جمع شدند و سرانجام ابومسلم با کمک پادشاه بخارا، شریک را دستگیر و سرش را از بدن جدا کرد.

قیام زیدیان نیز در زمان عباسیان با شعار الرضا من آل محمد علیه السلام در عراق و عربستان ادامه یافت؛ از جمله در سال ۱۹۸ حسن هرش خروج کرد و «به زعم خود، مردم دون پایه و گروه بسیار از عرب بدوی را به الرضا من آل محمد علیه السلام دعوت کرد» (همان، ص ۱۱۶)؛ همچنین می‌توان به قیام محمد بن ابراهیم بن حسین بن حسن بن علی علیه السلام معروف به ابن طباطبا در سال ۱۹۹ در کوفه اشاره کرد که مردم را به الرضا من آل محمد علیه السلام دعوت می‌کرد و فرماندهی سپاهش با ابوالسرایا از فرزندان هانی بن قبیصه شیبانی بود (گردیزی، ۱۳۴۷، ص ۷۳ / طبری، ۱۳۵۸ق، ج ۷، ص ۱۱۹). این قیام‌ها مأمون را به ترفندهای سیاسی جدیدی برای ریشه‌کن کردن زیدیان واداشت. او امام رضا علیه السلام را وادار کرد علی‌رغم میلشان، به جانشینی مأمون منصوب شوند. مأمون گفته بود: «در فرزندان عباس و فرزندان علی رضی الله عنهم نگرسته و هیچ‌کس را از علی بن موسی الرضا برای خلافت شایسته‌تر ندیده است و به عنوان ولیعهد با او بیعت کرد» (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۴۴۱). پس اعلام کرد: او همان الرضا من آل محمد علیه السلام است که مردم مسلمان به‌خصوص ایرانیان منتظر امامت و خلافت او هستند. البته مأمون در این سیاست با شکست روبرو شد.

با تشکیل حکومت طاهریان در خراسان و ادامه حکومت‌های مستقل ایرانی، از گسترده‌گی قیام‌هایی با شعار الرضا من آل محمد علیه السلام در ایران کاسته شد؛ ولی نشانه‌هایی از آن را در دوره‌های بعد نیز شاهدیم.

قیام محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین علی علیه السلام، در زمان خلافت معتصم، در خراسان نیز با شعار الرضا من آل محمد علیه السلام شکل گرفت. خراسانیان که او را در مدینه شناسایی کرده بودند، به او گفته بودند: «تو از هر کس دیگری به امامت و خلافت سزاوارتری» (ابن اثیر، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۳۹۷۷)؛ و با او در مکه بیعت کردند. بدگمانی معتصم به محمد بن قاسم موجب شد او به خراسان بگریزد و در طالقان

خراسان، دعوت خود را آشکار کند. مردم ناراضی از عباسیان به او پیوستند. گستردگی پیروان او در مناطق مختلف خراسان (طبری، ۱۳۵۸ق، ج ۹، ص ۷)، نشان می‌دهد مردم بسیاری در خراسان با عباسیان مخالف بودند و هر فردی از خاندان پیامبر که قیام می‌کرد و امید اصلاح جامعه از سوی او وجود داشت، با اقبال مردم ایران روبرو می‌شد. گفته شده: «چهل هزار از مردم آنجا خراسان با وی بیعت کردند» (اصفهانی، ۱۹۷۰م، ص ۵۳۷). سرانجام محمد بن قاسم دستگیر و نزد معتصم فرستاده شد و مدتی را در حبس به سر برد. طبری خبر می‌دهد که از زندان گریخته، دیگر خبری از او نشده است (طبری، ۱۳۵۸ق، ج ۹، ص ۷). متعاقباً مسعودی خبر می‌دهد: تا زمان وی، به سال ۳۳۲ هجری زیدیان مقیم در کوفه و طبرستان و دیلم و خراسان، محمد بن قاسم را امام خود می‌شمردند و گمان می‌بردند «محمد نمرده و زنده است و برون می‌شود و زمین را که پر از ستم شده است، از عدالت پر می‌کند و مهدی این امت هم اوست» (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۴۶۶).

قیام ذکرویه بن مهرویه در هرات و دعوت او به آل رسول‌الله و گرویدن بسیاری از روستاییان و مردم غرجه به او (گردیزی، ۱۳۴۷، ص ۸۲) و برخاستن فردی در زمان خلافت مطیع، از ده وردی از چغانیان، به نام مهدی و گرویدن مردم بسیار گرد وی «چون خبر وی پیراگند، مردمان روی به وی نهادند و بسیار کس از عامه مردمان بدو بگرویدند» (ر.ک به: همان، ص ۸۷)، نشان از انتظار مردم ایران برای یافتن رهبری مصلح و منجی موعود در قرن‌های بعد دارد.

**قیام‌های نوع سوم:** این قیام‌ها همزمان با قیام عباسیان یا بلافاصله بعد از خلافت آنان آغاز شد و عموماً از جانب ایرانیان با تفکرات وابسته به ایران پیش از اسلام و در بیشتر موارد با عنایت به اندیشه موعودگرایی اسلام - که در تفکر قدیم نیز جایگاه ویژه‌ای داشته - به مهدی موعود معطوف بود و عموماً در ایران دیده می‌شود. البته با توجه به آموزه‌های اسلامی و نهادینه‌شدن برخی از آنها، رهبران این نوع قیام‌ها و

آیین‌ها، در آرا و نظریات خود، تطوراتی مطابق با مقتضیات زمان و مکان لحاظ کردند. این قیام‌ها نشان می‌دهد تغییر و تحول سیاسی ایجادشده در آن زمان، ایرانیان پایبند به باورها و اعتقادات ایران پیش از اسلام را امیدوار ساخته بود تا بتوانند بازگشتی به گذشته داشته باشند. قیام‌های دسته سوم، خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) قیام‌هایی که در مخالفت با عباسیان شکل گرفتند؛ ب) قیام‌هایی که به بهانه خونخواهی ابومسلم آغاز شدند. البته وجه مشترک هر دو گروه، هدف آنان در تغییر اوضاع با توسل به آیین‌های التقاطی (آیین‌های پیش از اسلام و اسلام) بود که با نشانه‌هایی از فرهنگ انتظار همراه بود.

از جمله قیام‌های نوع «الف»، قیام به‌آفرید، استادسیس و بهزاد مجوس است. قیام به‌آفرید همزمان با دعوت عباسیان در نیشابور شکل گرفت و آیینی التقاطی از زرتشت و اسلام را مطرح کرد. به قول عبدالحسین زرین کوب «شاید می‌خواستند بین آیین زرتشتی و دین اسلام آشتی و سازش پدید آورد» (زرین کوب، ۱۳۵۵، ص ۱۴۲). مسلمانان و مؤبدان زرتشتی به مخالفت با او برخاستند و سرانجام به دست افراد ابومسلم کشته شد. شهرستانی می‌نویسد: پس از مرگ او، پیروانش گفتند: «او را به آسمان بردند بر اسبی رهوار زرد و بر همین اسب رهوار فرود آید و از اعداء خویش انتقام بکشد» (شهرستانی، [بی تا]، ص ۲۵۴)؛ و به استناد کتاب *الفهرست* تا قرن پنجم هجری، پیروان او در خراسان زیاد بودند (ابن ندیم، ۱۳۴۶، ص ۱۶۵).

بهزاد نیز فردی زرتشتی بود که در اوایل خلافت عباسیان در خراسان دعوی خود را آغاز کرد. مؤلف *صور الاقالیم* خبر می‌دهد که بهزاد برای دعوت مردم «بر بالای گنبدی رفته بود که ظاهراً راه مشخصی برای بالارفتن از آن وجود نداشته و چون مردم از چگونگی حال او جويا می‌شوند، می‌گویند «من بهزاد مجوسم و از پیش خدا می‌آیم تا مردم را به دین زرتشت دعوت کنم» (صور الاقالیم، ۱۳۵۳، ص ۹۱). او نیز به دست ابومسلم کشته شد.



قیام بعدی از این نوع، قیام استادسیس از افراد بانفوذ محلی سیستان و هرات بود. او در سال ۱۵۰ در بادغیس علیه خلافت عباسی قیام کرد. گفته می‌شود سیصد هزار نفر به او پیوستند. به گفته زرین کوب، استادسیس در سیستان «سرزمینی که ظهور موعودهای مزدیسنان همه از آنجا خواهد بود، یاران و هواخواهان بسیار داشت» (زرین کوب، ۱۳۵۵، ص ۱۶۴).

قیام استادسیس به بهانه خونخواهی ابومسلم آغاز شد؛ ولی از آنجا که قیامش ادامه قیام به‌آفرید و بر مبنای آیین زرتشت و مانی استوار بود، در گروه اول دسته‌بندی شده است. استادسیس خود را موعود زرتشت، یعنی «هوشیدر» می‌خواند. گروهی از پیروان به‌آفرید نیز به او پیوستند. منصور خلیفه عباسی با کمک حاکم بومی سغد، او و پیروانش را سرکوب کرد. حضور مهدی، ولیعهد منصور، در مقام فرماندهی سپاه، حکایت از عظمت و خطرآفرینی آن برای دستگاه خلافت عباسی دارد. مورخان در کشته‌شدن استادسیس یا اعزام او به بغداد، تصریح جدی نداشته‌اند (همان).

قیام‌های نوع «ب»، با هدف خونخواهی ابومسلم - که در میان ایرانیان محبوبیتی داشت، ولی از جانب عباسیان مورد بی‌مهری و قدرناشناسی قرار گرفته بود - صورت گرفت. حامیان ابومسلم، گروهی از مردم روستاهای خراسان و موالی و عرب‌های مقیم خراسان بودند که به سیاست بنی‌امیه - که توجهی به خواسته‌های آنها نشان نمی‌داد - اعتراض داشتند. ابومسلم با پنهان‌داشتن اصالت قومی و مذهبی خود، توانست هر ایرانی مسلمان و غیرمسلمان را به خود نزدیک کند. ماهیت مذهبی و اجتماعی افرادی که سال‌ها بعد به خونخواهی او برخاستند، مؤید این گفته است. به گفته مسعودی، یاران ابومسلم «قائل به امامت ابومسلم بودند و بعد از وفات وی گفتند: ابومسلم نمرده و نخواهد مرد تا ظاهر شود و زمین را پر از عدالت کند. آنان منتظر ظهور وی هستند که به روزگار آینده رخ می‌دهد» (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۹۷). این گروه به ابومسلمیه معروف شدند.

قیام‌هایی که به خونخواهی ابومسلم شکل گرفت، عموماً با تکیه بر باورهای التقاطی از آیین زرتشتی و دین اسلام بود. از جمله آنها قیام سنباد است. به گفته طبری، سنباد از پروردگان ابومسلم بود و مجوسی بود و اهل نیشابور. یاران سنباد مردم جبال بودند (طبری، ۱۳۵۸ق، ج ۶، ص ۱۴۰). او ادعا کرد که چون منصور قصد کشتن ابومسلم را کرد، ابومسلم «نام مهین خدای تعالی بخواند، کبوتری گشت سفید و از میان پیرید و او در حصار است از مس کرده با مهدی و مزدک نشسته است و اینک هر سه می‌آیند بیرون» (نظام الملک، ۱۳۲۰، ص ۱۵۶). بدین ترتیب، حیلۀ سنباد مؤثر واقع شد؛ زیرا «چون رافضیان نام مهدی و مزدکیان نام مزدک بشنیدند، از رافضیان و خرم‌دینان خلقی بسیار به وی گرد آمدند» (همان). قدرت روزافزون سنباد، موجب شد منصور عباسی، سپاهی عظیم برای دفع او بفرستد. سنباد شکست خورد و حدود شصت هزار نفر از یاران وی کشته و کودکان و زنان بسیاری نیز اسیر شدند. خود او به طبرستان گریخت و به اسپهبد خورشید پناهنده شد و چون گردن‌فرازی کرد، به قتل رساندند (ابن اثیر، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۳۳۵۲).

اسحاق ترک، از دیگر خونخواهان ابومسلم بود که پس از کشته‌شدن ابومسلم، به ترکستان گریخت. او می‌گفت «ابومسلم زنده است و در کوه‌های ری مقیم است» (صدیقی، ۱۳۷۵، ص ۱۹۰). ابن ندیم نیز می‌نویسد: پیروان سنباد می‌گفتند: ابومسلم «در وقت معینی که خودشان دانند، ظهور خواهد کرد» (ابن ندیم، ۱۳۴۶، ص ۶۱۵). زرین کوب بدون استناد به منبع مشخصی می‌نویسد: اسحاق ترک «چنان نمود که وی جانشین زرتشت است و مدعی شد که زرتشت زنده است و به‌زودی دیگر بار ظهور خواهد کرد تا دین خویش را آشکار سازد» (زرین کوب، ۱۳۵۵، ص ۱۷۹).

مقنع، سرهنگی از سرهنگان خراسان، اهل نخشب و از سرداران ابومسلم بود. نام او را حکیم هاشم یا هشام، معروف به المقنع، یعنی نقابدار ضبط کرده‌اند. پدرش از بزرگان خراسان و درجۀ سرهنگی داشت. هاشم جوانی باهوش و زیرک بود و

اطلاعات وسیعی در علوم مختلف داشت و شعبده و طلسم می‌دانست. اندیشهٔ اعتقادی او ترکیبی از اعتقادات مانی، مزدک و خرم‌دینان خراسان بود. مقنع بعد از کشته‌شدن ابومسلم، او را در حد مقام ربوبیت بالا برد و خود را پیامبر نامید. منصور خلیفه عباسی المقنع را دستگیر کرد، ولی او از زندان گریخت و به مرو بازگشت و دعوت خود را علنی ساخت و مبلغانی به نواحی مختلف خراسان فرستاد. پیروان او به نشانهٔ مخالفت با عباسیان، لباس سفید به تن می‌کردند و به همین علت به سپیدجامگان معروف شدند. خلافت عباسی که از گسترش آیین مقنع به وحشت افتاده بود، سپاهییانی به سوی ماوراءالنهر فرستاد. مقنع چون فهمید شکست نزدیک است، خود را در تنوری که از قبل آماده کرده بود، انداخت و خاکستر شد. «مقصود مقنع آنکه چون او را نبینند، همچنان خوف و اندیشه در دل قوم باشد» (صور الاقالیم، ۱۳۵۳، ص ۸۷). به هر حال پیروانش در انتظار بازگشت او ماندند و می‌گفتند: «او به آسمان رفت تا فرشتگان آرد و ما را از آسمان نصرت دهد و دین او در جهان بماند» (نرشخی، ۱۳۱۷، ص ۸۸).

در اوایل قرن دوم هجری، عمار بن یزید معروف به خدش که از اهالی حیره بود، به خراسان رفت و به تبلیغ علیه عرب‌ها و سازماندهی ناراضیان پرداخت. او مردم را به آیین خرم‌دینی دعوت می‌کرد. صدیقی می‌نویسد: «خرم‌دینان به مزدکیان عصر ساسانی پیوستگی دارند» (صدیقی، ۱۳۷۵، ص ۳۴۴). با شروع تبلیغات خدش، جای پای پیروان او که عنوان خرم‌دینی گرفتند، در بسیاری از شورش‌ها و قیام‌های منطقهٔ خراسان و سپس آذربایجان دیده می‌شود. آذربایجان در آن زمان به منطقه نفوذ عقاید آیین خرم‌دینی تبدیل شده بود و خرم‌دینان منتظر ظهور منجی و مصلحی بودند که بتواند برای آنان آزادی مذهبی و مدنی به ارمغان آورد. آنان به خونخواهی

ابومسلم برخاستند و گفتند: «ابومسلم نمرده و نمی‌میرد تا ظاهر شود و دنیا را پر از عدل کند، و فرقتی گفتند که او مرده و دخترش فاطمه، امام است. این طایفه پس از مرگ فاطمه، امامت را در اعقاب او گردش دادند و منتظر بودند مردی از نسل فاطمه ظهور کند و بر ممالک مستولی شود و ملک را از بنی‌عباس بگیرد و مذهب مزدک را تجدید کند و به ایشان عزت و بلندی دهد» (همان، ص ۲۵۶).

بابک جانشین جاویدان بن شهرک، از رؤسای خرمیه آذربایجان بود که در سال ۲۰۰ هجری برای ادامه نهضت جاویدان قیام کرد. خرم‌دینان تا مدت‌ها خطری بزرگ برای عباسیان بودند و سرانجام با استفاده از ابزار سرکوب و جاسوسی، از میان برداشته شدند.

ابودلف در قرن چهارم هجری، وقتی از شهر بزمین آذربایجان دیدن می‌کرد، درباره این شهر می‌نویسد: مردم «در این مکان انتظار ظهور مهدی را دارند» (ابودلف، ۱۳۵۴، ص ۴۷). از آنجا که به گفته مورخان: محل سکونت و فرمانروایی بابک در ناحیه بزم بوده است (همان/ دینوری، ۱۳۶۴، ص ۴۴۴/ ابن اثیر، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۳۹۸۲)، مهدی مورد نظر مردم بزم، می‌باید همان بابک یا فردی از خرم‌دینان بوده باشد.

با گسترش مذهب تشیع در ایران و آشناسدن ایرانیان با ماهیت اصلی تشیع امامیه و جایگاه ائمه و غیبت امام زمان و فلسفه انتظار، از شدت و حدت قیام‌های با شعار «الرضا من آل محمد ﷺ» و ادعای مهدویت‌ها کاسته شد و در حرکت‌های بعدی، ظهور مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به رویکردی آخرت‌گرایانه تعبیر شد و مردم به آمدن قریب‌الوقوع او و برکندن ظلم و ستم و نابرابری‌ها بشارت داده می‌شدند.

از مناطق شیعه‌نشین گزارش شده است که از ابتدای غیبت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، شیعیان برای نشان‌دادن انتظار خود، اسبی بر در سردابی که امام از طریق

آن از محاصره دشمنان خارج شدند، آماده می‌کردند و منتظر ظهور حضرت بودند تا هنگام ظهور بر آن اسب بنشینند. بنا به گزارش مورخان، این رسم در بعضی از مناطق شیعه‌نشین به صورت نمادین، قرن‌ها متداول بود. از جمله گزارش قزوینی در قرن هفتم هجری از کاشان (قزوینی، ۱۳۸۰ق، ص ۴۳۲) و ابن بطوطه در قرن هشتم هجری از حله (ابن بطوطه، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۷۲) و میر خواند از سبزواری (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۶۲۴) و شکل‌گیری حکومت سرداران در آنجا، حکایت از انتظار مردم برای ظهور امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و برکندن ظلم و ستم و اصلاح امور اجتماعی و اقتصادی آنان دارد که در همیشه تاریخ، موجبات وحشت هیئت حاکمه را فراهم می‌ساخت.

### نتیجه

انتظار، ایرانیان مسلمان را در طول تاریخ پر آشوب و حمله‌پذیر ایران، به انسان‌هایی زنده و فعال و ستم‌ستیز تبدیل کرده است و این، همان فلسفه انتظار است. ایرانی مسلمان در انتظار آینده تاریخ با وعده عدالت موعود و برپایی مساوات و برابری تلاش کرده، جنگیده، جان و مال و عزیز از دست داده تا زندگی خود را بهبود ببخشد. عملکرد تبعیض‌گونه امویان، ایرانیان را بر آن می‌داشت تا در قیام‌هایی که علیه خلافت امویان صورت می‌گرفت، شرکت نمایند. در این میان قیام‌هایی که رهبران دعوی پیامبری/خدایی کردند، جایگاهی نیافتند؛ ولی آنان که دعوی مهدویت کردند و یا به نام مهدی فرضی قیام کردند - از آنجا که در تعالیم اسلامی ظهور مهدی یادآور برقراری عدالت اجتماعی بود - پیروان بسیار یافتند.

هر چند این قیام‌ها در درازمدت با آشنایی و آگاهی مردم نسبت به حکومت اسلامی و مهدی آخرالزمان و قدرت بسیار حکومتگران محدودتر و معدودتر شد، ولی پیامدهای مثبت آن در تمامی زمان‌ها نمودار بود. این قیام‌ها که در مرحله اول، واکنشی در برابر رفتار تبعیض‌گونه امویان و ایادی آنان بود، در نهایت به تغییر خلافت از امویان به شاخه‌ای از خاندان محمد ﷺ انجامید. عباسیان برای پیروزی، ناگزیر از توسل به شعار الرضا من آل محمد ﷺ بودند. رفع تبعیض نژادی و ورود ایرانیان به عرصه‌های سیاسی، از دستاوردهای این تغییر بود که عمل بدان، امری اجتناب‌ناپذیر از جانب عباسیان می‌نمود. از آن پس، ایرانیان برای رفع معضلات اجتماعی، وارد نهضت‌هایی می‌شدند که نتیجه آن، نزدیک‌تر شدن به حقوق انسانی و دستیابی بیشتر به شعایر اسلامی در جهت برابری انسان‌ها بود. این نهضت‌های سیاسی و اجتماعی، بنیانی برای نهضت فرهنگی شعوبیه فراهم آورد و خود عاملی برای احیای میراث گذشته ایرانیان نیز شد. از رهاوردهای دیگر این نهضت‌ها، تشکیل حکومت‌های مستقل ایرانی بود که ایران را از سلطه خلافت عباسیان رهانید.

پایان سخن آنکه: نام مهدی و قیام او در همیشه تاریخ، خاطر ایرانیان شیعه‌مذهب را نسبت به انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی امیدوار می‌سازد و در بحران‌ها و تنگناهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، آنان را با نام و یاد مهدی به حرکت‌های سازنده رهنمون می‌گرداند.

## منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین؛ تاریخ کامل؛ ترجمه حسین روحانی؛ ج ۷-۹، ج ۲، تهران: اساطیر، ۱۳۷۸.
۲. ابن بطوطه؛ سفرنامه؛ ترجمه محمدعلی موحد؛ ج ۱، ج ۵، تهران، آگاه، ۱۳۷۰.
۳. ابن خلدون؛ العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی ایام العرب و العجم...؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴.
۴. \_\_\_\_\_؛ مقدمه؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۵. ابن ططقی، محمد بن علی بن طباطبا؛ تاریخ فخری؛ در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی؛ ترجمه محمدوحید گلپایگانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
۶. ابن عبد ربّه الاندلسی، احمد بن محمد؛ العقد الفرید؛ تحقیق محمد سعید العریان؛ جزءالثانی، دارالفکر، ۱۳۵۴ق/۱۹۴۰م.
۷. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم؛ امامت و سیاست (تاریخ الخلفاء)؛ ترجمه ناصر طباطبایی؛ تهران: ققنوس، ۱۳۸۰.
۸. ابن ندیم، محمد بن اسحاق؛ کتاب الفهرست؛ ترجمه م. رضا تجدد (ابن علی بن زین العابدین مازندرانی)؛ ج ۲، تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران، ۱۳۴۶.
۹. ابودلف؛ سفرنامه ابودلف در ایران؛ تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی؛ تهران: زوار، ۱۳۵۴.
۱۰. احمدی، داریوش؛ پایان جهان و ظهور موعود در ادیان ایران باستان؛ تهران: جوانه توس، ۱۳۸۶.
۱۱. الاشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل؛ مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین؛ ترجمه، مقدمه و تعلیقات محسن مؤیدی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۲. اصطخری، ابواسحق ابراهیم؛ مسالک و ممالک؛ به اهتمام ایرج افشار؛ ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۱۳. الاصفهانی، ابوالفرج؛ مقاتل الطالبیین؛ شرح و تحقیق احمد اصغر؛ ج ۲، تهران: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۹۷۰م.
۱۴. خمینی، روح الله؛ صحیفه نور؛ ج ۷، تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۶۱.
۱۵. دارمستر؛ مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری؛ ترجمه و تحشیه محسن جهانسوز؛ تهران: کتابفروشی ادب، ۱۳۱۷.

۱۶. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود؛ **اخبار الطوال**؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی؛ تهران: نی، ۱۳۶۴.
۱۷. زرین کوب، عبدالحسین؛ **دو قرن سکوت**؛ ج ۵، تهران: جاویدان، ۱۳۵۵.
۱۸. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان بن ابی‌بکر؛ **تاریخ الخلفاء**؛ تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید؛ مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ق/۱۹۵۲م.
۱۹. شریعتی، علی؛ **بینش تاریخی شیعه**؛ تهران: جواد، ۱۳۵۷.
۲۰. شریعتی، محمدتقی؛ **علی (علیه السلام) شاهد رسالت، مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) موعود امم**؛ مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۳۸.
۲۱. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم؛ **الملل و النحل**؛ ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح و ترجمه و مقدمه محمدرضا جلالی نایینی؛ تهران: چاپخانه علمی، [بی‌تا].
۲۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ **کمال‌الدین**؛ ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
۲۳. صدیقی، غلامحسین؛ **جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری**؛ تهران: پازنگ، ۱۳۷۵.
۲۴. طباطبایی، محمدحسین؛ **تفسیر المیزان**؛ ترجمه محمدباقر موسوی همدانی؛ ج ۱۴، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی و مرکز نشر فرهنگی رجاء و امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۲۵. طبرسی، ابوعلی بن الحسن؛ **تفسیر مجمع‌البیان**؛ ترجمه احمد بهشتی؛ ج ۱۶، تهران: مؤسسه فراهانی، ۱۳۵۴.
۲۶. طبری، ابی‌جعفر محمد بن جریر؛ **تاریخ الامم و الملوک**؛ الجزء ۷، ۶، ۵، ۴ و ۷، ۹، قاهره: مطبعة الاستقامة، ۱۳۵۸ق/۱۹۳۹م.
۲۷. القزوینی، زکریا بن محمد بن محمود؛ **آثار البلاد و اخبار العباد**؛ بیروت: دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۰م.
۲۸. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود؛ **زین الاخبار**؛ مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
۲۹. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ **مروج الذهب و معادن الجواهر**؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۳۰. مشکور، محمدجواد؛ **تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام**؛ ج ۵، تهران: اشراقی، ۱۳۷۲.
۳۱. مطهری، مرتضی؛ **قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ**؛ ج ۱۲، تهران: صدرا، ۱۳۷۱.



۳۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ **الارشاد**؛ ترجمه محمدباقر مساعد خراسانی؛ ج ۳، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۶.
۳۳. مقدسی، مطهر بن طاهر؛ **آفرینش و تاریخ**؛ ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی؛ ج ۶، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۳۴. **هفت کشور یا صور الاقالیم**؛ تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
۳۵. میرخواند، محمد بن برهان‌الدین خواوندشاه؛ **روضه الصفا**؛ ج ۵، تهران: مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۳۹.
۳۶. نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی؛ **تجارب السلف**؛ تصحیح عباس اقبال؛ ج ۲، تهران: طهوری، ۱۳۴۴.
۳۷. النرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر؛ **تاریخ بخارا**؛ ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبایوی؛ تلخیص محمد بن زفر بن عمر؛ تصحیح مدرس رضوی؛ تهران: کتابفروشی سنایی، ۱۳۱۷.
۳۸. نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی؛ **سیاست‌نامه**؛ تصحیح عباس اقبال؛ تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۰.
۳۹. نوبختی؛ **ترجمه فرق الشیعه**؛ با دو مقدمه به خامه جواد مشکور؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
۴۰. یعقوبی (ابن واضح)، احمد بن ابی یعقوب؛ **تاریخ یعقوبی**؛ ترجمه محمدابراهیم آیتی؛ ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.